



تأملی در

## جستارهای صدرایی

شاهد طباطبایی



خاتمی، محمود

جستارهای صدرایی

تهران: نشر علم، ۱۳۸۶.

### در باره رهیافت خاتمی به ملاصدرا

دکتر محمود خاتمی در وهله نخست یک پدیدارشناس است و لزوماً نگاه او به ملاصدرا و حکمت اشراقی نگاهی از موضع پدیدارشناسی است. در نتیجه لازم است که برای فهم سخن‌های وی یا اعتراض و انتقاد به آنها با مفاهیم اصلی پدیدارشناسی آشنا بود و گرنه دچار کج‌فهمی‌هایی درباره نظرات وی خواهیم شد که او خود از آنها احتراز دارد، به آنها آگاه است و در نوشته‌های خود ما را از آنها برحذر می‌دارد. لذا در این نوشته برآنم تا با درآمدی به دیدگاه وی بر اساس کتاب جستارهای صدرایی، بیشتر راهی به اندیشه وی بجویم؛ به جای آن که آغاز نکرده در پی نقد برآیم.

کتاب از آن‌جا که مجموعه مقالات است، مطالب در آن بسیار دقیق و فشرده مورد بحث قرار می‌گیرند. از سوی دیگر نیز پی‌گیری و دریافت مطالب نیازمند آشنایی گسترده‌ای با فلسفه اسلامی نیز فلسفه قاره‌ای است، در نتیجه کل کتاب، بسیار دیرپاب است. از این رو، بهتر بود که در آغاز کتاب، درآمدی راهگشا برای

ایجاد همدلی و آشکار کردن افق بحث برای مخاطب نوشته می‌شد. همچنین همه مقالات در وهله نخست به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند و در نشریات بین‌المللی در سال‌های گذشته به چاپ رسیده‌اند، سپس به زبان فارسی برگردانده شده‌اند. لذا نباید از نظر دور داشت که مخاطب نخست این مقالات، خوانندگان انگلیسی‌زبان بوده‌اند. فهرست مقالات از قرار زیر است:

۱. بازسازی روش متعالیه

۲. تلقی اشراقی از انسان در اندیشه پارسی: پاسخی به یک پرسش اصیل

۳. رهیافتی به قوه خیال: طرح یک دیدگاه

۴. مفهوم صدرایی آگاهی: یک بازنگری تطبیقی

۵. بدن و آگاهی

چهار مقاله از کتاب به طور مستقیم درباره فلسفه ملاصدراست و یک مقاله (مقاله دوم) نیز غیر مستقیم به آن ربط دارد. با نگاهی کوتاه پیداست که خاتمی در این مقالات به بازنگری مسایل بنیادینی در فلسفه صدرایی می‌پردازد که با کمی دقت و آگاهی از فلسفه صدرای می‌توان دریافت که این مسایل همگی از آن دسته مسایل‌اند که ملاصدرا در آن‌ها نظری جدید و متفاوت با بیشتر فیلسوفان اسلامی دارد. شاید یکی از دلایل خاتمی نیز برای پرداختن به این مسایل، همین باشد که او باور دارد نحوه برخورد ملاصدرا با این مسایل در فلسفه‌اش دارای ویژگی‌هایی است که می‌توان از آن راه‌حل‌ها یا منظرهای نوینی به روی مشکلات کنونی فلسفی - معرفتی انسان معاصر گشود.

اگر بخواهیم کمی بیشتر با دیدگاه کلی خاتمی نسبت به این گونه تطبیق در فلسفه آشنا شویم، بهتر است که به نگاه او و چگونگی برخوردش با صدرا ژرف‌تر بنگریم. مطلبی که در نخستین برخورد بر ما آشکار می‌شود، این است که تطبیق در نگاه وی در پی اثبات برتری مطلق فلسفه اسلامی بر دیگر فلسفه‌ها یا اثبات این نیست که هر آن چه در فلسفه غربی تاکنون گفته شده است، پیش از این، فلاسفه اسلامی آن را گفته‌اند و صد البته به گونه‌ای جامع‌تر و بهتر. دیگر این که روش خاتمی برای برخورد با مسایل و نظریات ملاصدرا، روشی است پدیدارشناسانه. به دیگر سخن وی در پی آن است که با برخوردی دست اول و پدیدارشناسانه با نظریات صدرا و فارغ از تفسیرهای سنتی به دنبال پاسخ‌های ممکن برای مسایل امروزی فلسفی بگردد که فلسفه صدرای توان ارائه آن‌ها را دارد؛ گر چه تاکنون ممکن است هیچ مفسری به آن توجه نکرده باشد.

بنابراین، کار وی را نمی‌توان در راستای کار شارحان سنتی صدرا قرار داد. پیداست اگر به صدرا این گونه بنگریم، دیگر فلسفه او نه به عنوان فلسفه‌ای تماماً درست، بلکه به عنوان فلسفه‌ای با امکانات بسیار برای پاسخ‌گویی و بازکردن دیدگاه‌های نوین به مسایل امروزی فلسفه طرح می‌شود و این همان چیزی است که یک فیلسوف از هر فلسفه‌ای می‌تواند انتظار داشته باشد. به دیگر سخن، رویکرد مثبت وی به آراء ملاصدرا به این معنا نیست که فلسفه وی را در کلیتش با تمام مبانی آن قبول کرده است و به دفاع کلامی از آن می‌پردازد. در واقع خاتمی با برگزیدن روش پدیدارشناسی و به کار بردن آن در باره فلسفه صدرایی از همان گام نخست به ما می‌گوید برای برخورد با فلسفه صدرای روش‌های سنتی و متافیزیکی استفاده نمی‌کند و در پایان هم بر آن است تا نشان دهد اندیشه‌های صدرا به چرخش‌هایی توجه دارد که در نگاه پدیدارشناسی به کار گرفته می‌شود و شاید گامی هم از آنها فراتر می‌رود.

مهم‌ترین کسی که در تاریخ فلسفه ما با ملاصدرا و کلاً اندیشه اسلامی این چنین برخورد کرد، پروفیسور هانری کربن بود، اما تفاوت وی در این است که بیشتر در پی آن بود تا نظریه خود را در باره تاریخ فلسفه اسلامی و سرچشمه گرفتن این اندیشه و هرگونه اندیشه معناگرا و باطنی دیگری در اسلام از حکمت نبوی تشیع و امامان شیعه اثبات کند. بدین ترتیب، راه کربن همواره در چارچوب اندیشه اسلامی ماند، گر چه روش او برای پرداختن به این مسایل پدیدارشناسانه بود، اما خاتمی در کنار به کارگیری روش پدیدارشناسانه

## کار خاتمی

### برخلاف کربن

نه صرفاً شناساندن و

دوباره زنده کردن

اندیشه‌های ایرانی - اسلامی،

بلکه به کار گرفتن آن‌هاست

برای ارائه راه‌کار

به سپهر کنونی اندیشه و

مسایل مطرح در آن.



از دایره اندیشه اسلامی فرا می‌رود و در پی آن است تا به ادبیات پدیدارشناسانه جهان، مطالبی را بیفزاید که تاکنون برای آنها ناشناخته بوده، نیز نشان دهد که با افزوده شدن این مطالب چه راه‌کارهای نوین و چه دیدگاه‌های ژرفی درباره مسایل کنونی انسان قابل طرح است. در واقع کار خاتمی برخلاف کربن نه صرفاً شناساندن و دوباره زنده کردن اندیشه‌های ایرانی - اسلامی، بلکه به کار گرفتن آن‌هاست برای ارائه راه‌کار به سپهر کنونی اندیشه و مسایل مطرح در آن.

خاتمی با بررسی این مسایل از نگاه ملاصدرا گویی غبار زمان از چهره او برداشته و او را بر سر یک گفت‌وگوی ناب فلسفی با بزرگترین اندیشمندان قرن بیستم نشانده است. این همان کاری است که ملاصدرا نیز با پیشینان خود انجام داده است و لازمه‌ای است که برای انجام هر بحث فلسفی باید به آن پای‌بند بود.

### گزارشی از مقالات

همانطور که پیش از این هم گفته شد، هر مقاله به مسئله‌ای

خاص و مطرح در پدیدارشناسی می‌پردازد و سعی دارد تا با استفاده از نظرات ملاصدرا دریچه‌ای به آن مسئله باز کند؛ با این پیش فرض که صدرا از آن جا که فیلسوفی وجودی است، توانایی آن را دارد که برخلاف فیلسوفان صرفاً متافیزیکی، با پدیدارشناسان وجودی<sup>۱</sup> و نحوه نگاه آن‌ها به جهان هم‌سخنی داشته باشد.

مقاله نخست که درباره روش متعالیه است، تأکید بر نگرش وجودی صدرا

و نیز روش‌های گوناگون او در جایگاه‌های گوناگون است. خاتمی در این مقاله در پی آن است تا نشان دهد می‌توانیم در فلسفه صدرا روش‌های گوناگونی را بیابیم که بنا بر اقتضاء موضوع مورد بحث به کار گرفته شده‌اند، زیرا صدرا هدف‌های گوناگون فلسفی،

کلامی و عرفانی داشته است. در نظر خاتمی ملاصدرا روش‌هایی چون شک روشی، استقراء، قیاس و تماس وجودی را به کار می‌گیرد که هدف از آن‌ها آغاز فلسفه از آغازگاهی اصیل<sup>۲</sup> است. براساس این روش‌های گوناگون است که نظریه اصالت وجود صدرا ساخته می‌شود. ملاصدرا می‌خواهد خود را از پیش فرض‌ها آزاد کند و به دنبال آغازگاهی اصیل برای فلسفه خود می‌گردد تا در آن به عینیت و ضرورت دست یابد؛ آرمانی که همواره پدیدارشناسان در پی آن بوده‌اند.

از نکات بسیار جالبی که در این مقاله مطرح شده است، اشاره به این است که صدرا با تطبیق سیر و سلوک عرفانی بر سفرهای چهارگانه نفس به نحو نمادین نشان می‌دهد که نفس با تحول وجودی خود در طی این سفرهای چهارگانه به شناخت حقیقی می‌رسد. در واقع این مطلب نشان دهنده آن است که شناخت حقیقی در فلسفه صدرا نه یک امر صرفاً معرفت‌شناسانه که تحولی وجودی است. بنابراین، همان‌طور که شناخت که امری معرفتی است، به عملی وجودی تحویل برده می‌شود؛ در برابر نیز، می‌توان عملی وجودی و سلوکی مانند توبه را نیز به امری ظاهراً معرفتی تحویل برد. به دیگر سخن، توبه که پس از بیداری یا یقظه از نخستین گام‌های سیر و سلوک است، تأویل می‌شود به دست شستن از تمامی مطالب تعلیمی، تربیتی و پیش‌فرض‌ها. به قول ملاصدرا: «هیچ‌کس نمی‌تواند به حقیقت دست یابد، مگر کسانی که تنها و جدا از سایر افراد بوده‌اند و به طور مطلق از فرهنگ معمول، رسوم اجتماعی، عادات و رفتارها و اشتغالات این دنیا

در نظر خاتمی  
ملاصدرا روش‌هایی چون  
شک روشی، استقراء،  
قیاس و تماس وجودی را  
به کار می‌گیرد که  
هدف از آن‌ها  
آغاز فلسفه  
از آغازگاهی  
اصیل است.

کنار کشیده‌اند و اعتقادات سنتی و خلیقات عمومی را به حالت تعلیق در آورده‌اند.<sup>۲</sup> آموزه و روش شک نیز در همین جاست که خود را آشکار می‌کند. البته این شک مقدم بر توبه است و اشاره به مقام حیرت یا همان بیداری دارد. آموزه شک تکمیل‌کننده آرمان آغاز اصیل است، زیرا این شک، قالبی را خرد می‌کند که در لحظه تولد، کل ساختمان نفس ما را فرا می‌گیرد و بر طبق الگوهای گذشته و حال به آن شکل می‌دهد و به این امر پدیدارشناسانه و در عین حال عرفانی نظر دارد که گام نخست، حذف گذشته و آینده و دم را غنیمت شمردن و حاضر وقت بودن است. در این دیدگاه ما باید صرفاً بر اساس جایگاه وجودی خویش دارای نگاهی نو باشیم و به چیزها نظر کنیم. این حرکت یادآور آرمان هوسرلی درباره بازگشت به «ذات چیزها» است؛ گرچه در صدرا این آرمان یک پله فراتر رفته و در واقع بازگشت به «وجود چیزها» است که امری فرا مفهومی است.

بر این اساس، صدرا درباره چیزها آن گونه که در تجربه ظاهر می‌شوند، دآوری می‌کند و این همان آرمان اساسی پدیدارشناسی هوسرلی است که وی نیز در آن وامدار دکارت و هیوم است. ملاحظه می‌داند که با این روش دیدگاه نوینی درباره چیزها فراهم می‌شود و این، امری است که برخلاف دکارت، هیوم و هوسرل، جنبه عرفانی - عملی فلسفه صدرا فراهم می‌سازد. در واقع، مکتب متعالیه با کندن انسان از زمینه عقاید سنتی خود، این عقاید را در کרוشه قرار می‌دهد تا با ترک همه چیز، جز نفس و مواجهه آن با تجربه و وجود به بررسی آن عقاید بپردازد.

فلسفه متعالیه صدرا بر این باور است که گرچه فرضیه‌ها ممکن است وقایع را تفسیر کنند، در عین حال، از واقعیت‌های جهان اطراف آن گونه که در تجربه بی‌واسطه با آن روبرو می‌شویم، انتزاع شده‌اند. پس شناخت برای او صرفاً فهم مفهومی محض واقعیت و به نظم درآوردن قوانین آن نیست، بلکه شناخت حقیقی برای وی آن صورت از فهم است که در عمق جان رخنه کند و کل هستی انسان را دیگرگون سازد. از این لحاظ، رویه اگزیستانسیالیستی این فلسفه را نیز می‌توان مشاهده کرد.

در ادامه خاتمی پس از پرداختن به بحث آغاز اصیل به دو ساحت دیگر از اندیشه صدرا توجه می‌کند که در یک ساحت وی با تحلیل‌های مفهومی - منطقی (استقراء، قیاس، درون‌نگری) از پدیدارهایی که در تجربه بی‌واسطه حضور یافته‌اند، به ذات آنها می‌رسد و در ساحت دیگر با گذر از تفکر مفهومی و ذات، خود را به اندیشه وجودی صدرا نزدیک می‌کند و روش تماس و ارتباط وجودی او را گسترش می‌دهد. در ساحت اول همان‌طور که گفته شد به مشابهت‌ها و تفاوت‌هایی پرداخته می‌شود که میان اندیشه صدرا و هوسرل در بازگشت به ذات اشیاء وجود دارد که به عنوان نمونه یکی از مشابهت‌ها تطبیق مراحل سیر مفهومی در صدرا با تحویل‌های ذاتی، پدیدارشناسانه و استعلایی هوسرل است و یکی از تفاوت‌ها بازنیستادن صدرا در تحلیل مفهومی و گذر از مفهوم ذات به وجود است.

در این بخش بحث‌ها بسیار دقیق و موşkافانه است و نگارنده همواره به ما هشدار می‌دهد که دچار زودباوری و خلط بحث نشویم. در ساحت دوم از آن جا که هوسرل دیگر با این بحث نمی‌تواند همراهی کند، به اندیشه پدیدارشناسان وجودی‌ای مانند هیدگر و سارتر پرداخته می‌شود. در این بخش نیز نشان داده خواهد شد که مفهوم وجود و بازگشت به آن گرچه در ظاهر میان هیدگر و صدرا مشابه است، اما هدف صدرا از این بازگشت برخلاف هیدگر، عرفانی است. در همه این مراحل نکته‌ای که جلب نظر می‌کند، این است که خاتمی در پی تطبیق صرف نظریات صدرا با فیلسوفان پدیدارشناس نبوده است، بلکه در همه حال به تفاوت‌های بنیادین میان آنها توجه داشته، در عین حالی که به مشابهت‌ها نیز توجه داشته است و علت بیان مشابهت‌ها هم صرف اثبات همانندی نیست، بلکه نشان‌دهنده ظرفیت‌هایی است که در حکمت متعالیه برای هم‌سخنی در تفسیر جهان و ارائه دیدگاه‌های نوین وجود دارد.

در پایان مقاله خاتمی به ما نشان می‌دهد که صدرا با چهار تحویل با دیدگاهی متفاوت بازگشتی نو به جهان پدیداری دارد که در آن واقعیت اشیاء را نه صرف پدیدار همچون پدیدارگرایان<sup>۴</sup> و نه صرف ماهیات

وی در پی آن است که  
با برخوردی دست‌اول  
و پدیدارشناسانه  
با نظریات صدرا و  
فارغ از تفسیرهای سنتی  
به دنبال پاسخ‌های ممکن  
برای مسایل  
امروزین فلسفی بگردد  
که فلسفه صدرا  
توان ارائه آن‌ها را  
دارد.



نحوه برخورد  
ملاصدرا  
با این مسایل  
در فلسفه اش  
دارای ویژگی هایی است  
که می توان از آن  
راه حل ها یا  
منظر های نوینی  
به روی مشکلات کنونی  
فلسفی - معرفتی  
انسان معاصر  
گشود.

و ذوات همچون پدیدارشناسان و نه وجود زمانی همانند پدیدارشناسان وجودگرا که همچون هستی های صدور<sup>۵</sup> در نظر می گیرد. راهی که در کنار همه همانندی ها با دیگر روش های فلسفی، خود را از آن ها جدا کرده و به اهداف عرفانی خود می رسد.

در مقاله دوم که درباره تلقی اشراقی از انسان در اندیشه پارسی<sup>۶</sup> است، نگارنده در پی آن است که با به کار گرفتن تلقی اشراقی از انسان به پرسشی پاسخ گوید که هیدگر آن را مطرح کرده است. هیدگر با به پرسش گرفتن تلقی مدرن از انسان و جهان نشان می دهد که بنیان این تلقی، سوژه باورانه<sup>۷</sup> است و از آن جا که وی معتقد است این بنیان، باعث بی خانمانی بشر مدرن و پدید آمدن نیهیلیسم است، در پی راهی می گردد که با نفی این بنیان، نظری دیگر درباره چیستی و هستی انسان و جهان بیان کند. خاتمی در این مقاله پس از تقریر مفصل پرسش هیدگر، از راه حلی که هیدگر برای این مسئله پیشنهاد کرده است، چشم پوشی می کند. وی بر اساس تلقی اشراقی از انسان راه حل نوینی ارائه می دهد تا بر خلاف هیدگر نشان دهد که حرکت انسان مدرن در به دست گیری<sup>۸</sup> زمام جهان و راهبری آن بر اساس خواسته هایش، نه امری نادرست که در راستای جایگاهی است که انسان به عنوان خلیفه الله در جهان اشراقی دارد. در واقع اگر بتوانیم در کنار تلقی مدرن از انسان آن را تأله زدایی<sup>۹</sup> نکرده و آن را خلیفه الله و دست خداوند در آفرینش جهان ببینیم، در خواهیم یافت که با یادآوری نسبت انسان با خداوند مشکلاتی که هیدگر در نظر داشت، از بین خواهند رفت، زیرا چنین انسانی نه بی خانمان خواهد شد، نه به دام نیهیلیسم دچار می شود. برای وی انسان اشراقی سوژه مطلق است که از آن جا که خلیفه خداوند است، زمام دار عالم است و با هر تصرفی در عالم، لوازم ظهور بیشتر او را در عالم فراهم می کند. از این رو، دگرگونه گردن جهان در راستای نقش اساسی ای است که بر دوش انسان است و آشکارگر خدای گون بودن اوست. پیداست در این رویکرد حالت طبیعی و اولیه جهان حالت آرمانی آن نیست، بلکه هر چه بیشتر انسان زمام اختیار جهان را در دست گیرد، او بیشتر الهی شده است و بیشتر نشان دهنده نقش خلیفگی اوست. به دیگر سخن، چیستی بنیاد سوژه بودن سوژه که پرسش هیدگر است بر اساس تلقی اشراقی از انسان، خلیفه الله بودن اوست و از همین رو نیز او همانند یک انسان مدرن می تواند همه چیز را در جهان دگرگون کند و هیچ مشکلی هم برایش پیش نمی آید، زیرا همواره می داند که آفریده خداوند است و نماینده اوست و به خاطر نسبتش با اوست که می تواند چنین تصرفی داشته باشد. در این مقاله نگارنده به اندیشه صدرا به طور مستقیم نپرداخته، بلکه آبخورهای عرفانی و ایرانی (از زرتشت، بایزید، عین القضات، سهروردی تا شارحان ایرانی ابن عربی) آن را بررسی کرده است و نشان داده است که انسان اشراقی می تواند بدون از دست دادن الوهیت، به روی ملزومات زندگی مدرن همانند تکنولوژی، باز بماند.

در مقاله سوم، نگارنده دیدگاهی را درباره قوه خیال در اندیشه صدرا بررسی می کند که بر اساس آن، خیال منشأ سوپرکتیویته انسانی و منشأ توان آن برای آفرینش ابژه و جهان است. می توان با این درآمد دریافت که مطرح کردن خیال به این نحو در راستای چیرگی بر شکاف میان ابژه و سوژه و حل این مشکل معرفتی است.

در این مقاله بر استقلال قوه خیال از ارگانیسم فیزیکی و در نتیجه توانش آن برای پذیرا و دریافت کننده بودن صور خیالی، بلکه آفریننده بودن آن ها در برابر ادراک حسی تأکید می شود. در ادامه به نقش قوه خیال در شکل دادن تصور ما از زمان و مکان توجه می شود تا از راه آن نشان داده شود که خیال نیروی شناختی ای است که در همه شناخت های حصولی ما حضور دارد، زیرا هر شناخت حصولی ای همراه زمان و مکان است. او با تأکید بر این که زمان و مکان دو امر وجودی اند که قوه خیال آن ها را می آفریند، به این امر توجه می کند که خیال خود در زمان نیست، بلکه خیال، حضور یک موجود انسانی است که زمانی هم نیست. سپس نقش قوه خیال به مثابه حضور انسان بررسی می شود و نشان داده می شود که ما وحدت حضور خویش را با قوه خیال می یابیم؛ نیز به کمک خیال است که به ابژه اجازه می دهیم، بر ما ظهور کند.

جنبه دیگر خیال نقش آن به عنوان قوه مفکره است که در این نقش با علم حصولی رابطه می‌یابد و مسئله کشف معنا در آن مطرح می‌شود. در این جاست که بر ضرورت شروع نظریه معنا از سطح اگزیستانسیال خیال تأکید می‌شود تا نشان دهد که با معنایی که ابژه حامل آن است، باید زیست و از آن تجربه زیسته داشت، پیش از آن که دوگانگی آن را با سوژه لحاظ کنیم و از آن مفهوم بسازیم. بدین ترتیب، نظریه صدرا درباره خیال همانند نظر پدیدارشناسان درباره تجربه زیسته و جهان زندگی می‌تواند پاسخی قلمداد شود به پرسش کانتی از مبنای ارتباط میان سوژه و ابژه.

در مقاله چهارم، نگارنده در پی ارائه نظریه‌ای درباره آگاهی با توجه به نظرات صدرا و نیز در تطبیق با نظرات سارتر به عنوان پدیدارشناسی وجودی بر می‌آید. این مقاله روشنگر بسیاری از مفاهیم و اصطلاحاتی است که خاتمی آن‌ها را در طی کتاب خود به کار می‌گیرد، اصطلاحاتی مانند علم حضوری، خودِ اشراقی، نزد وجود-حاضر-بودن، استغراق و مجذوبیت. وی نشان می‌دهد که ساختار وجودی «خود» نزد صدرا همان علم حضوری است که با مفهوم سوژکتیویستی از «خود» مناسبتی ندارد و اگر هم مناسبتی داشته باشد، آن مناسبت از این قرار است که علم حضوری، بنیان هرگونه تصور سوژکتیویستی از «خود» است. وی با به کارگیری مفهوم اگزیستانس نزد سارتر که نشان دهنده نحوه خاص وجودی انسان است، نشان می‌دهد که واقعیت «خود» باید براساس این نحوه خاص وجودی انسان فهمیده شود و این شبیه یک جنبه از همان چیزی است که صدرا از خودِ اشراقی در نظر دارد. خودِ اشراقی خودی است که با تفکر ماهوی و مفهومی فراچنگ نمی‌آید و در عین حال که از وجود مطلق اشراق شده است، می‌تواند نزد وجود حاضر باشد یا به دیگر سخن در وجود مطلق، مستغرق و مجذوب باشد. خودِ اشراقی موجودی مجذوب در وجود و حاضر در نزد آن است.

در ادامه نگارنده با توجه به مفهوم علم حضوری که آگاهی‌ای بدون محتواست. در پی ارائه نظری خاص درباره آگاهی نزد صدرا بر می‌آید که به نظر وی می‌تواند بر مشکلات همیشگی فلسفه‌های سوژکتیو مانند شک‌گرایی، ایده‌آلیسم و سولیپسیسم چیره می‌شود. در این مقاله اصطلاح *preontologic*، پیش‌وجودی ترجمه شده است که گمراه‌کننده است، زیرا منظور از پری‌انتولوژیک، وجودی یا پیش‌موجودنگر است که اشاره به اندیشه‌هایی دارد که آغازگاه خود را وجود قرار می‌دهند و تفکر مفهومی و موجودنگر را ناتوان از شناخت حقیقت می‌دانند.

در مقاله پنجم، نگارنده به نسبت میان بدن و آگاهی در نزد صدرا می‌پردازد و بر آن است تا نشان دهد میان علم حضوری نزد صدرا و مسئله بدن‌مندی که از مسایل پدیدارشناسی است، رابطه‌ای می‌توان برقرار کرد و نیز با این رابطه می‌توان بر مشکل همیشگی ارتباط بدن و آگاهی (نفس) فایق آمد. آغازگاه این تفسیر نیز این تلقی در اندیشه صدرا است که نفس از تطور وجودی بدن به نحو تشکیکی حادث می‌شود.

لذا نفس در همه این مراحل که در حال کمال یافتن در مراتب تشکیکی است، صورت کمالیه بدن را به اشکال مختلف در خود حفظ می‌کند و به دیگر سخن، همواره در هر مرتبه‌ای که قرار دارد، متناسب با آن مرتبه بدنی دارد.

وی با استفاده از این مطلب می‌خواهد آگاهی را بدن‌مند کند و در طی این مسیر به بحث خیال و جسم مثالی در صدرا کشیده می‌شود؛ نظریه‌ای که معادل آن را نزد مرلوپونتی پدیدارشناس فرانسوی می‌توان به نحو دیگری که البته بی‌شبهت به این نظریه

خاتمی در این مقالات

به بازنگری

مسایل بنیادینی

در فلسفه صدرا می‌پردازد

که با کمی دقت

و آگاهی از

فلسفه صدرا

می‌توان دریافت که

این مسایل

همگی از آن دسته

مسایل‌اند که

ملاصدرا

در آن‌ها

نظری جدید و

متفاوت با بیشتر

فیلسوفان اسلامی

دارد.



نیست، سراغ گرفت. بدین ترتیب، این مقاله از بحث بدن و رسیدن به مفهومی از بدن‌مندی بر اساس آن که فراتر از بدن صرفاً مادی و تقسیم‌ناپذیر است، آغاز می‌کند، سپس با کمک علم حضوری سعی می‌کند تا نسبت این بدن‌مندی را با آگاهی روشن کند. البته نگارنده متذکر می‌شود که آگاهی ما از بدنمان در نظر صدرا غیر مفهومی است.

نکته دیگر این که هر گاه چنین ملاحظاتی را نزد نگارنده می‌بینیم، باید تمایز میان تفکر مفهومی - متافیزیکی و تفکر وجودی را نزد هیدگر به یاد بیاوریم تا بتوان هدف وی از فهم صدرا بر اساس این تمایز را دریافت؛ گرچه نگارنده در طول کتاب نشان می‌دهد که نگاه وجودی از نظر صدرا با هیدگر متفاوت است و او این تفاوت را با دو اصطلاح **ontologic** از نظر هیدگر و **ontetic** از نظر صدرا نشان می‌دهد.

وی در ادامه به ما می‌گوید منظور وی از بدن‌مندی همان بدن تقسیم‌ناپذیر است که در علم حضوری دریافت می‌شود و بر اساس آن علم حضوری عبارت می‌شود از حضور بدن‌مند و بدین ترتیب، شکاف میان بدن و آگاهی از میان برداشته می‌شود.

در پایان نیز به ما نشان می‌دهد که «خود بودن ما بر خلاف آنچه شایع است اساساً بدنی است و آگاهی نمی‌تواند خود را بدون آن که بدن‌مندی را برای خود اعتبار و لحاظ کند، به هویت یا جوهری انتزاعی به نام خود قایل شود». <sup>۱۰</sup> ناگفته نماند که نگارنده تمام مطالب صدرا را در این مقاله در کنار سیر بحث نسبت بدن و آگاهی نزد فیلسوفان غربی مطرح می‌کند.

### جمع‌بندی

در پایان می‌توان به همبستگی کامل مباحث کتاب اشاره کرد که در آن نخست با روش‌های گوناگون حکمت متعالیه و مهم‌ترین آن‌ها، یعنی تحویل وجودی و نسبت میان تفکر مفهومی و وجودی آشنا می‌شویم. سپس با بررسی تلقی اشراقی از انسان، نسبت او را با وجود مطلق به عنوان «خود اشراقی» و آفرینش‌گر جهان در می‌یابیم و در ادامه با آشنایی با توانایی‌های قوه خیال نزد صدرا و نقش خلاق آن به اهمیت این قوه در علم حضوری پی می‌بریم. سپس با نظریه آگاهی به علم حضوری، یکی بودن آن با «خود اشراقی» و نسبت آن با وجود می‌رسیم و در پایان با مطرح شدن نسبت میان بدن و آگاهی و نقش قوه خیال و علم حضوری، از حل سه مسئله مهم در معرفت‌شناسی سوپزکتیو از نگاه صدرا پی‌آگاه می‌شویم.

### سخن پایانی

نکته‌ای که می‌ماند گله‌ای کوتاه از نشر علم - ناشر این کتاب - است که در این کتاب نه شماره صفحات را در فهرست ذکر کرده است، نه نام اصلی مقالات و مکان و زمان چاپ آن‌ها را و نه در پایان کتاب فهرست اعلام و اصطلاحات را تدارک دیده است. فونت کتاب نیز نازیبیا و بیش از اندازه بزرگ است که درخور مطالب ارزشمند کتاب نیست.

### پی‌نوشت‌ها:

1. Existential Phenomenology
2. Radical beginning

۳. جستارهای صدراپی، ص ۱۶.

4. phenomenologists
1. Emanative entities
2. Illuminative notion of Man in Persian thought
3. subjectivistic
4. manipulation
5. de-divinization

۱۰. جستارهای صدراپی، ص ۲۵۰.

نگارنده  
با توجه به مفهوم  
علم حضوری  
که آگاهی‌ای  
بدون محتواست.  
در پی ارائه  
نظری خاص  
در باره آگاهی  
نزد صدرا برمی‌آید  
که به نظری  
می‌تواند بر  
مشکلات همیشگی  
فلسفه‌های سوپزکتیو  
مانند شک‌گرایی،  
ایده‌آلیسم و  
سولپسیسم  
چیره می‌شود.